

فرار مغزها؛

کوسه‌ها، «خون برتر» می‌خواهند!

دکتر هوشنگ طالع

برخلاف سده‌های پیشین که قدرت‌های جهانی در پی خاک بودند، امروز در طلب «خون» هستند.

استعمار یا گلینیالیسم، در درازای عمر خود در پی سلطه بر سرزمین‌های دیگران بود تا افزون بر آن‌که بتواند از منابع سرزمین‌های مستعمره به صورت رایگان بهره بگیرد، از بازارهای آن کشور نیز به صورت انحصاری برای فروش فرآورده‌ها و کالاهای خود، استفاده کند.

انقلاب صنعتی (نخستین دوره توسعه اقتصادی)، اهمیت دسترسی به منابع رایگان و در اختیار داشتن بازارهای انحصاری برای فروش فرآورده‌ها را، بیش از پیش آشکار کرد.

انقلاب صنعتی در سال ۱۷۸۵ میلادی (۱۱۶۴ خورشیدی)، با بهره‌گیری از نیروی بخار در صنایع ریسندهی و بافندگی انگلستان آغاز شد. پیش از سال مزبور، تنها عوامل محرکه بشر، نیروهای طبیعی (آب و باد) و یا نیروی انسانی و یا نیروی دام (اسب، الاغ، شتر و...)، بود. بهره‌گیری از نیروی بخار، به سرعت از مرزهای انگلستان فراتر رفت و کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی را در بر گرفت. با بهره‌گیری از نیروی بخار رشته‌هایی مانند استخراج کانی‌ها و ترابری (احداث خطوط آهن، کشتی‌های بخاری)، دستخوش دگرگونی شد.

بدین سان، در اثر انقلاب صنعتی، گسترش ارضی و جهان‌گشایی به خاطر چپاول و غارت یا گشت و کشتار دگراندیشان و دیگرباشندگان، جای خود را به گسترش ارضی برپایه منطق دسترسی به منابع ارزان برای صنایع و بازار انحصاری برای فروش فرآورده‌های صنعتی داد.



منابع لازم برخوردار نبود. از این روی، نیازی به لشکرکشی و جهان‌گشایی یا در حقیقت به دست آوردن مستعمرات برای دستیابی به مواد خام و کالاهای اولیه نداشت. از سوی دیگر، با پذیرش انبوه مهاجران که به ویژه از سوی اروپا به آمریکا روان بودند، نیازی به دست‌اندازی به خاک دیگران برای دستیابی به بازارهای انحصاری

برای فروش کالاهای تولیدی، نداشت. سیل جمعیت که به سوی ایالات متحده آمریکا روان بود، موجب بزرگ‌تر شدن بازار داخلی می‌شد. در این فرآیند، بازار بزرگ، کالاهای بیشتری می‌طلبید. بازارهای انحصاری استعمارگران سنتی (مانند انگلستان و فرانسه)، در اثر بهره‌کشی، هر روز فقیرتر می‌شد. از سوی دیگر نگهداری بازارهای مزبور (مستعمرات)، مستلزم هزینه‌های سنگین نظامی بود و قیام و خیزش‌های مردم مستعمرات و نیز تحریم کالاهای استعمارگر، عرصه را بر آنان تنگ‌تر می‌کرد. اما، در برابر، ایالات متحده یا موطن انقلاب دوم صنعتی، منابع لازم را در اختیار داشت و در اثر جریان سیل مهاجران، بازار مصرف، روبه گسترش بود. از سوی دیگر این بازار، برخلاف بازار مستعمرات که در اثر بهره‌کشی استعمارگران هر روز بخشی از رفق و توان خود را از دست می‌داد، هر روز در اثر

یکصد و هزده سال پس از انقلاب صنعتی، انقلاب دوم صنعتی (دومین دوره توسعه اقتصادی)، رخ نمود. انقلاب دوم با بنیان‌گذاری شرکت خودروسازی «فورد» در سال ۱۹۰۳ میلادی (۱۲۸۲ خورشیدی)، آغاز شد. «هنری فورد» (Henry Ford) فرزند یک خانواده کشاورز، در سال ۱۸۹۲ (۱۲۷۱)، نخستین خودروی خود را طراحی کرد. سپس با بنیان‌گذاری کارخانه خودروسازی، توانست با ارائه الگوی تولید انبوه، تولید را به طرز بی‌سابقه‌ای افزایش دهد و همزمان، بهای تمام شده را نیز به شدت پایین بیاورد. کارخانه‌های خودروسازی فورد میان سال‌های ۴۰-۱۹۰۳ میلادی (۱۳۱۹-۱۲۸۲ خورشیدی) کمابیش ۲۸ میلیون خودرو تولید کردند. در انقلاب دوم صنعتی، مسأله از بسیاری جهات با انقلاب نخست، تفاوت داشت. ایالات متحده که انقلاب صنعتی دوم در آن پدیدار شد، از هر جهت از

تولید بیشتر، ثروتمندتر می‌شد.

نیاز به «خون برتر»

جمعیت ایالات متحده آمریکا از حدود سال‌های انقلاب صنعتی نخست تا سال ۱۹۱۰ میلادی (۱۲۹۸ خورشیدی) که انقلاب صنعتی هنری فورد در آمریکا رخ داد، به بیش از ۲۳ برابر افزایش یافت. بدین‌سان جمعیت کشور مزبور که در سال ۱۷۹۰ میلادی (۱۱۶۹ خورشیدی)، برابر با سه میلیون و نهصد بیست و نه هزار (۳/۹۲۹/۰۰۰) نفر بود در سال ۱۹۱۰ (۱۲۹۸ خورشیدی) به نود و دو میلیون و دویست و بیست و هشت هزار (۹۲/۲۲۸/۰۰۰) تن بالغ شد.^(۱)

بدین‌سان، کشور آمریکا توانست با جذب «خون خام» از کشورهای دیگر، یعنی نیروی انسانی در قالب نیروی کار ساده، بستر انقلاب صنعتی دوم را آماده کند. با اتکا بر این بازار گسترده بود که انقلاب مزبور با موفقیت بی‌نظیری روبه‌رو شد.

اما، انقلاب صنعتی سوم یا انقلاب "Silicon Vally" (دره سیلیکون واقع در شمال کالیفرنیا)، برخلاف دو انقلاب پیشین، برای پویایی و بالندگی، نیازمند منابع زیرزمینی و بازار داخلی بزرگ یا بازارهای انحصاری در دیگر نقاط جهان نبود.

میان سال‌های ۱۹۷۰-۱۷۸۵ میلادی (۱۳۴۹-۱۱۶۴ خورشیدی)، جهان دستخوش دگرگونی‌های شگرفی شده بود. دوران استعمار یا کلی نیالیسم، در اثر جنگ جهانی دوم به سر آمده و بازارهای انحصاری که تا دیروز با قدرت نظامی از سوی استعمارگران محافظت می‌شد، جای خود را به تجارت آزاد و «گات» سپرده بود. گرچه هنوز با حضور اتحاد شوروی، بلوک شرق و «چین سرخ» و حصارهای گمرکی کشورهای گوناگون، هنوز مانع‌های بسیاری بر سر بازرگانی آزاد وجود داشت، اما دیگر برخوردار از بازارهای خارجی نیازمند، «کشتی‌های توپدار» نبود.

از این روی، انقلاب صنعتی سوم یا انقلاب انفورماتیک (آگاهی‌رسانی) یا انقلاب دانش الکترونیک و رایانه، چونان دو انقلاب پیشین،

است که به فقر انجامیده و یا فقر است که راه را بر استبداد گشوده. آرزوی فرار از استبداد و فقر یا فقر و استبداد، آرزویی است خودجوش که نیازی به عامل محرک خارجی ندارد.

اما، حکومت‌های «فقرآفرین استبدادی» و یا «فقیر، استبدادآفرین»، همیشه انگشت اتهام را به سوی دیگران بلند می‌کند و هرگز برای لحظه‌ای هم که شده به خود نمی‌نگرد و حاضر نیستند که این حقیقت ساده را بپذیرند که تا بوی خون به دماغ کوسه‌ها نرسد، به شکار نمی‌پردازند و به طعمه یورش نمی‌آورند.

عامل تسهیل‌کننده در این میان، از میان بردن احساس میهن‌دوستی در میان توده‌های مردم در اثر سلطه هنداد ضد مردم سالاری است. این‌گونه حکومت‌ها، برای جلوگیری از بیداری مردم و شعله‌ور شدن احساس‌های ناسیونالیستی که در نخستین خیزش متوجه محو هنداد حاکم استبدادی می‌گردد، دانسته یا ندانسته میبغ و مروج اندیشه‌های ضد ملی شوند. از سوی دیگر، نظام‌های حاکم، با ساختن و پرداختن سازمان‌ها، احزاب و شخصیت‌های ملی‌گرای دروغین، شبه ملی‌گرا و مشابه آن، سعی در خاموش کردن شعله‌های ملی‌گرایی و میهن‌پرستی می‌کنند. گسستن یا سست شدن پیوندهای مردم با سرزمین نیاکانی، دل‌کنند از میهن، مردم و ملت، از اساسی‌ترین انگیزه‌های تسلیم به وسوسه «فرار» است.

اما، کوسه‌ها نیز امروز هوشمندانه عمل می‌کنند و با بوی هر خونی تحریک نمی‌شوند و به شکار نمی‌پردازند. آن‌ها، برای بالندگی و پویندگی، نیاز به خون‌های برتر یا «خون‌ها دارای مغز»، هستند. از این روی، امروزه از سوی ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا، ژاپن، استرالیا و... مقررات سخت‌تری برای پذیرش مهاجر و پناهجو، به کار گرفته می‌شود. اما، برای «مغزها»، راه‌ها باز است.

ماه پیش، دولت آلمان که دارای مقررات بسیار سختی برای پذیرش مهاجر و پناهجو است، با تقدیم لایحه‌ای به مجلس و تصویب آن از سوی مجلس، راه را برای شکار مغزهای برتر، هموار کرد. در قانون مزبور پیش‌بینی شده است که اجازه اقامت موقت پنج ساله (Green)

نیازمند «بازار انحصاری» یا «خون خام» نبود. این انقلاب، برای پویایی و گسترش و بالندگی، نیازمند، «خون برتر» بود. به گفته دیگر، نیاز به نخبگان و برگزیدگان داشته و دارد. این چیزی است که می‌توان از آن به نام مسأله «فرار مغزها» نام برد؛ پدیده‌ای که با انقلاب آگاهی‌رسانی، ابعاد شگرفی به خود گرفته است. اما، چنان که می‌دانیم، هر سکه دو رو دارد. کوسه‌ها در پی صیدند. اما برای این‌که به شکار روی آورند، باید بوی خون به دماغشان برسد. از این روی، هرگاه از کالبد جامعه کشورهای در حال رشد یا عقب‌افتاده، خون جاری نباشد، هرگز کوسه‌ها به شکار بر نمی‌خیزند.

تنزل دادن مسأله فرار مغزها در سطح مصاحبه‌های کوچه بازاری مانع می‌شود به علل واقعی مهاجرت روزافزون نیروی دانش‌آموخته و کارآمد کشور توجه کنیم

اصطلاح کشورهای در حال رشد و یا عقب‌افتاده، گرچه به ظاهر اصطلاحی است اقتصادی، اما دارای بار سیاسی است. عقب‌افتادگی اقتصادی، در همه موارد (به جز مورد هندوستان که یک مورد استثنایی است)، مترادف است با عدم برخوردار از کشور از هنداد (نظام) مردم سالاری. فقر و استبداد یا استبداد و فقر، دانه‌های تشکیل‌دهنده یک زنجیره‌اند. بدین‌سان، در اثر سلطه استبداد

Card) برای جذب ۶۰ هزار نفر از متخصصان رشته انفورماتیک و کامپیوتر (آگاهی‌رسانی و رایانه)، به پذیرفته‌شدگان اعطا شود. در این قانون آمده است که حداقل دستمزد سالانه متخصصان مزبور نباید کم‌تر از ۱۰۴ هزار مارک باشد.

دولت آلمان با توجه به این تسهیلات، در پی آن است که عقب‌ماندگی خود را در زمینه دانش‌های مزبور، کم کند تا شاید بتواند مقام شایسته‌ای در دهه آینده برای خود تضمین کند. اما، از سوی دیگر حضور این گروه نخبه، افزون بر آن که می‌تواند بخشی از پس‌ماندگی کشور آلمان را در زمینه مزبور جبران کند، باعث افزایش چشم‌گیر تولید ناویژه داخلی و در این فرآیند، درآمد سرانه مردم آلمان می‌شود.

با توجه به ساختار اقتصادی کشور آلمان، بدون تردید هرگاه یک نیروی برجسته انسانی با دستمزد دستکم ۱۰۴ هزار مارک در سال، نتواند کمابیش یک میلیون مارک ارزش افزوده ایجاد کند، دارای توجیه لازم اقتصادی نیست.

در اقتصادهای متکی بر بازار، نگاه‌های اقتصادی تنها با توجه به توجیه اقتصادی، اقدام به سرمایه‌گذاری، استخدام و... نمی‌کنند.

هرگاه رقم یک میلیون مارک را بپذیریم که رقم معقولی است، در آن صورت ارزش افزوده تولید شده وسیله گروه مزبور در سال کمابیش ۶۰ میلیارد مارک خواهد بود. با توجه به جمعیت آلمان، این رقم باعث افزایش درآمد سرانه آلمان‌ها به میزان ۷۴۰ مارک در سال می‌شود.

از سوی دیگر حضور ۶۰ هزار نفر با درآمدی بیش از ۱۰۴ هزار مارک در سال، باعث اثرات ثانوی در اقتصاد خواهد بود که درآمد ملی را بیش از رقم بالا افزایش می‌دهد و...

بدین‌سان، بدون کالبدشکافی و در این فرآیند، آسیب‌شناسی مسأله «فرار مغزها» (که در امکان «مقاله» نیست)، حتا قادر به درک و شناخت مسأله هم نخواهیم بود، چه رسد به این که در این زمینه به اصطلاح «چاره‌اندیشی»

گردد.

تسزل دادن مسأله فرار مغزها در سطح مصاحبه‌های تلویزیونی با مردم کوجه و بازار و برخی دارندگان عنوان و یا کرسی‌های دانشگاهی، بدون شناخت تمام زوایای آن، بدون پذیرفتن اثرات سوء سیاست‌های غلط حاکم و بدون پذیرش این واقعیت که حاصل ضرب ۲ در ۲ برابر چهار است، مانع می‌شود به علل واقعی افزایش مهاجرت نیروی دانش‌آموخته و کارآمد توجه کنیم. باید توجه داشت که با هیچ ترفند و توجیه، ایدئولوژی، قانون فرمان و...، نه تنها روند فرار مغزها، کند نخواهد شد بلکه در اثر گذشت زمان تشدید هم خواهد شد.

با شعار و نمایش مسأله حل نمی‌شود، اما با ستیز با ملی‌گرایی و گسسته شدن مردم میهن‌مان از سرزمین، تاریخ و فرهنگ خود، روند فرار مغزها، تشدید می‌شود.



۱- ماخذ World Almanak 1995، ص ۲۷۶

دوره‌های صحافی شده مجله گزارش

برای آرشیو کردن مطالبی که

یکبار آنرا خوانده‌اید و

برای مراجعات بعدی به آن نیاز دارید

هر دوره ۴۰۰۰۰ ریال

لطفا در خواست خود را بانما بر ۸۸۳۳۳۶۱

یا صندوق پستی ۵۴۶۷ - ۱۴۱۵۵ تهران

ارسال نمایید.